

## آیه ۱۷ - ۲۰

### آیه و ترجمه

مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمت لا یبصرون ۱۷  
صم بکم عمی فهم لا یرجعون ۱۸  
او کصیب من السماء فیہ ظلمت و رعد و برق یجعلون اصبعهم فی اذانهم من الصوعق حذر الموت و الله محیط بالکفرین ۱۹  
یکاد البرق یخطف ابصرهم کلما اضاء لهم مشوا فیہ و اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصرهم ان الله علی کل شیء قدیر ۲۰

### ترجمه :

۱۷- آنها (منافقان) همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن ساخت خداوند (طوفانی می فرستد) آن را خاموش می کند، و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی کند آنها را رها می سازد.  
۱۸- آنها کر، گنگ و کورند بنابراین از راه خطا باز نمی گردند  
۱۹- یا همچون بارانی که در شب تاریک توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد، آنها از ترس مرگ انگشت در گوش خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند، و خداوند به کافران احاطه دارد و در قبضه قدرت او هستند).

۲۰- روشنائی خیره کننده برق نزدیک است چشم آنها را برباید، هر لحظه ای که برق جستن می کند (صفحه بیابان را) برای آنها روشن می سازد (چند قدمی) در پرتو آن راه می روند و هنگامی که خاموش می شود توقف می کنند، و اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از بین می برد، خداوند بر هر چیز توانا است.

### تفسیر :

### دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان

بعد از بیان صفات و ویژگیهای منافقان، قرآن مجید، برای مجسم ساختن وضع آنها دو تشبیه گویا در آیات فوق بیان می کند:

۱- در مثال اول می گوید: آنها مانند کسی هستند که آتشی (در شب ظلمانی افروخته) تا در پرتو نور آن راه را از بیراهه بشناسد و به منزل مقصود برسد

(مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً).

ولی همیمن که این شعله آتش اطراف آنها را روشن ساخت، خداوند آن را خاموش می‌سازد، و در ظلمات رهاشان می‌کند، به گونه‌ای که چیزی را نبینند (فلما اضأت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون). آنها فکر می‌کردند با این آتش مختصر و نور آن می‌توانند با ظلمتها به پیکار برخیزند، اما ناگهان بادی سخت بر می‌خیزد و یا باران درشتی فرو می‌ریزد، و یا بر اثر پایان گرفتن مواد آتش افروز، آتش به سردی و خاموشی می‌گراید و بار دیگر در تاریکی وحشتزا سرگردان می‌شوند. سپس اضافه می‌کند: آنها کر هستند و گنگ و نابینا، و چون هیچیک از وسائل اصلی درک حقایق را ندارند از راهشان باز نمی‌گردند (صم بکم عمی فهم لایرجعون).

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۹

چه مثال دقیق و گویائی: در زندگی انسان بیراهه‌ها فراوان است، اما خط مستقیم که به سر منزل مقصود به پیش می‌رود یکی بیش نیست، ولی خطوط انحرافی بی‌نهایت است، و از آن گذشته پرده‌های ظلمت و طوفانهای وحشتناک و حوادث گوناگون در طول این راه فراوان خواهد بود، چراغ پرفروغی که از این حوادث مصون باشد لازم است که این پرده‌های ظلمت را بشکافد و در برابر طوفانها مقاومت کند، و آن چیزی جز چراغ عقل و ایمان و خورشید وحی نیست.

مختصر شعله‌ای که انسان، موقتاً می‌افروزد چه کاری در این راه طولانی و پر از طوفان از آن ساخته است؟!

منافقان با انتخاب راه نفاق چنین می‌پنداشتند که می‌توانند در همه حال موقعیت خویش را حفظ کنند و از هر خطر احتمالی مصون بمانند، از منافعی که به دو طرف می‌رسد، استفاده کرده و هر دسته غالب شوند آنها را از خود بدانند اگر مؤمنان پیروز شوند در صف مؤمنان، و اگر غلبه با کافران باشد با آنها باشند.

آنها خود را افرادی زیرک و باهوش می‌پنداشتند و در پرتو روشنائی این شعله ضعیف و ناپایدار، می‌خواستند راه زندگی خود را ادامه دهند و به نوائی برسند.

اما قرآن پرده از روی کار آنها برداشت، و دروغشان را آشکار کرد، چنانکه

می‌خوانیم: اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون: هنگامی که منافقان به سراغ تو می‌آیند می‌گویند ما گواهی می‌دهیم که تو فرستاده خدائی، خدا می‌داند که تو رسول او هستی، ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در اظهاراتشان دروغ می‌گویند (سوره منافقون آیه ۱ و ۲).  
حتی قرآن به کفار نیز اعلام می‌کند که آنها با شما نیستند، هر وعده‌ای دهند عمل نخواهند کرد:

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۰

الم تر الى الذين نافقوا يقولون لاخوانهم الذين كفروا من اهل الكتاب لئن اخرجتم لنخرجن معكم و لا نطيع فيكم احدا ابدا و ان قوتلتهم لننصرنكم و الله يشهد انهم لكاذبون- لئن اخرجوا لا يخرجون معهم و لئن قوتلوا لا ينصرونهم و لئن نصروهم ليولن الادبار ثم لا ينصرون  
منافقان به برادران کافر خود از اهل کتاب وعده می‌دهند که اگر شما را از مدینه بیرون کنند، ما نیز با شما خارج خواهیم شد و به حرف هیچکس درباره شما گوش نخواهیم داد، و اگر با شما بجنگند شما را یاری می‌کنیم، و لکن خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغ می‌گویند، اگر آنها را بیرون کنند همراه آنها خارج نخواهند شد، و اگر با آنها جنگ نمایند یاریشان نخواهند کرد، و اگر به آنها کمک کنند (درگیر و دار جنگ) پا به فرار خواهند گذاشت (و استقامت به خرج نخواهند داد) -حشر - (۱۱-۱۲).

قابل توجه اینکه: قرآن در اینجا از جمله استوقد نار استفاده کرده است، یعنی آنها برای رسیدن به نور نار استفاده می‌کنند آتشی که هم دود و هم خاکستر و هم سوزش دارد، درحالی که مؤمنان از نور خالص و چراغ روشن و پر فروغ ایمان بهره می‌گیرند.

منافقان گرچه تظاهر به نور ایمان دارند اما باطنشان، نار است، و اگر هم نوری باشد ضعیف است و کوتاه مدت.

این نور مختصر، یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است و یا اشاره به ایمان نخستین آنها است که بعدا بر اثر تقلیدهای کورکورانه و تعصبات غلط و لجاجتها و عداوتها، پرده‌های ظلمانی و تاریک بر آن می‌افتد، نه تنها یک ظلمت بلکه به تعبیر قرآن ظلمات.

و همینها است که چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا را سرانجام از آنها

خواهد گرفت، چرا که سابقا هم گفتیم ادامه راه غلط تدریجا نیروی تشخیص و درک انسان را ضعیف می کند، تا آنجا که گاهی حقایق را وارونه می بیند، نیک

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۱

در نظرش بد، و فرشته دیو، خودنمایی می کند. به هر حال این تشبیه در حقیقت، یک واقعیت را در زمینه نفاق روشن می سازد، و آن اینکه نفاق و دورویی برای مدت طولانی نمی تواند مؤثر واقع شود ممکن است منافقان برای مدت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیت های مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفار نیز بهره گیرند. ولی این امر همچون شعله ضعیف و کم دوامی که در یک بیابان تاریک و ظلمانی در معرض وزش طوفانها است دیری نمی پاید، و سرانجام چهره واقعی آنها آشکار می گردد، و به جای کسب موفقیت و محبوبیت، منفور و مطرود خواهند شد و همانند کسی که در بیابان راه را گم کرده و چراغ را از دست داده سرگردان می مانند.

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا: آن خدائی است که خورشید را روشنائی و ماه را نور بخش قرار داد (یونس- ۵).

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: اضائت الارض بنور محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کما تضيئ الشمس بضرب الله مثل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) الشمس و مثل الوصی القمر خداوند صفحه روی زمین را به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) روشن ساخت همانگونه که با نور آفتاب، لذا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خورشید تشبیه کرد، و وصی او علی (علیه السلام) را به ماه.

یعنی نور ایمان و وحی، عالمگیر است، در حالی که نفاق اگر پرتوی هم داشته باشد تنها دایره کوچکی از اطراف خود را آنهم برای مدت کوتاهی روشن می کند (ماحوله).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۲

در مثال دوم قرآن صحنه زندگی آنها را به شکل دیگری ترسیم می نماید شبی است تاریک و ظلمانی پر خوف و خطر، باران به شدت می بارد، از کرانه های افق

برق پرنوری می‌جهد، صدای غرش وحشتزا و مهیب رعد، نزدیک است پرده‌های گوش را پاره کند، انسانی بی‌پناه در دل این دشت وسیع و ظلمانی و پر از خطر، حیران و سرگردان مانده است، باران پرپشت، بدن او را مرطوب ساخته، نه پناهگاه مورد اطمینانی وجود دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می‌دهد گامی به سوی مقصد بردارد.

قرآن در یک عبارت کوتاه، حال چنین مسافر سرگردانی را بازگو می‌کند: یا همانند بارانی که در شب تاریک، توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد (او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق).

سپس اضافه می‌کند آنها از ترس مرگ انگشتها را در گوش خود می‌گذارند تا صدای وحشت انگیز صاعقه‌ها را نشنوند (يجعلون اصابهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت).

و در پایان آیه می‌فرماید: و خداوند به کافران احاطه دارد (و آنها هر کجا بروند در قبضه قدرت او هستند) (و الله محیط بالكافرين).

برق‌ها پی در پی بر صفحه آسمان تاریک جستن می‌کند: نور برق آنچنان خیره کننده است که نزدیک است چشمه‌ای آنها را برباید (یکاد البرق یخطف ابصارهم).

هر زمان که برقی می‌زند و صفحه بیابان تاریک، روشن می‌شود، چند گامی در پرتو آن راه می‌روند، ولی بلافاصله ظلمت بر آنها مسلط می‌شود و آنها در جای خود متوقف می‌گردند (کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا). آنها هر لحظه خطر را در برابر خود احساس می‌کنند، چرا که در دل این

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۳

بیابان نه کوهی به چشم می‌خورد، و نه درختی تا از خطر رعد و برق و صاعقه جلوگیری کند، هر آن ممکن است هدف صاعقه‌ای قرار گیرند و در یک لحظه خاکستر شوند!

می‌دانیم صاعقه‌ها به هر برآمدگی از زمین حمله می‌کنند، اما در دل بیابان جز آنها برآمدگی پیدا نمی‌شود که صاعقه متوجه آن گردد، بنابراین خطر جدی و حتمی است (با توجه به اینکه خطر صاعقه در بیابانهای مسطحی همچون بیابانهای حجاز به درجات از مناطق کوهستانی بیشتر است اهمیت این مثال برای مردم آن محیط روشنتر می‌شود).

خلاصه نمی‌داند چه کند، مضطرب و پریشان، حیران و سرگردان بر جای خود

ایستاده، نه راهی در میان شنهای بیابان پیدا است و نه راهنمایی که در پرتو هدایت او گام بردارد.

حتی این خطر وجود دارد که غرش رعد، گوش آنها را پاره و نور خیره کننده برق چشمشان را نابینا کند، آری «اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از میان می برد چرا که خدا به هر چیزی توانا است» (و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله على كل شيء قدير).

آری منافقان درست به چنین مسافری می مانند، آنها در میان مؤمنان روز-افزون که همچون سیل خروشان و باران پریشتی به هر سو پیش می روند قرار گرفته اند افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان، پناه نبرده اند تا از شر صاعقه های مرگبار مجازات الهی نجات یابند.

جهاد مسلحانه مسلمین در برابر دشمنان همانند خروش رعد و صاعقه بر سر آنها فرود می آمد، گاهگاه فرصتهائی، برای پیدا کردن راه حق نصیبشان می شد و اندیشه هاشان بیدار می گشت، ولی افسوس که این بیداری همچون برق آسمان دیری نمی پائید تا می خواستند چند گامی بردارند خاموش می شد و تاریکی غفلت و سپس توقف و سرگردانی جای آن را می گرفت.

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۴

پیشرفت سریع اسلام همچون برق آسمانی چشم آنها را خیره کرده بود و آیات قرآن که پرده از رازهای نهانشان بر می داشت همچون صاعقه ها آنها را هدف قرار می داد، هر دم احتمال می دادند آیه ای نازل گردد و پرده از رازهای دیگری بر دارد و رسواتر شوند.

چنانکه قرآن در آیه ۶۴ سوره توبه می گوید: يحذر المنافقون ان تنزل عليهم سورة تنبئهم بما في قلوبهم قل استهزئوا ان الله مخرج ما تحذرون: «منافقان از این می ترسند که سوره های بر ضد آنها نازل شود و آنچه در درون مخفی می دارند فاش گردد بگو هر چه می خواهید استهزاء کنید خدا آنچه را از آن می ترسید ظاهر می سازد».

منافقان از این نیز وحشت داشتند که با علنی شدن اسرارشان فرمان جنگ از طرف خدا با این دشمنان خائن داخلی صادر شود و مسلمانان که در آن روز قوی و نیرومند بودند بر آنها، حمله کنند، آنچنانکه قرآن می گوید: لئن لم ينته المنافقون و الذين في قلوبهم مرض و المرجفون في المدينة لنغرينك بهم ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا ملعونين اينما ثقفواخذوا و قتلوا تقتيلا:

«اگر منافقان و آنهایی که قلبشان بیمار است و کسانی که با اشاعه اکاذیب، ترس و وحشت و سستی می‌آفرینند، دست از کردار خود بردارند ما تو را بر آنها می‌شورانیم تا نتوانند در جوار شما جز اندکی زندگی کنند و به صورت افراد نفرین شده هر جا یافت شوند، آنها را بگیرند و بکشند» (احزاب ۶۰ - ۶۱). از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که منافقان در وحشت و سرگردانی سختی در مدینه قرار داشتند، آیات با لحن شدید و قاطعی پی‌درپی همانند رعد و برق آسمانی بر ضد آنها نازل می‌شد، و هر آن احتمال این می‌رفت که دستور مجازات و یا حداقل اخراج آنها از مدینه صادر گردد. اگر چه شائن نزول این آیات، منافقان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است اما با توجه به اینکه

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۵

خط نفاق در هر عصر و زمانی، در برابر خط انقلابهای راستین وجود داشته و دارد به منافقان همه اعصار و قرون گسترش می‌یابد، و ما با چشم خود تمام این نشانه‌ها را یک به یک و مو به مو در مورد منافقان عصر خویش، می‌یابیم، سرگردانی آنها، وحشت و اضطرابشان و خلاصه بی‌پناهی و بدبختی و سیه‌روزی و رسوائی آنها را درست همانند همان مسافری که قرآن به روشنترین وجهی حال او را ترسیم کرده است مشاهده می‌کنیم. در اینکه میان مثال دوم و اول در آیات فوق چه تفاوتی است؟، در اینجا دو تفسیر وجود دارد.

نخست اینکه: آیه اول (مثلهم کمثل الذی ...) اشاره به منافقانی است که در آغاز وارد، صف مؤمنان راستین شده بودند و حقیقتاً ایمان آوردند، اما این ایمان مستقر و پا برجا نبود و به نفاق گرائیدند.

و اما مثال دوم (او کصیب من السماء...) حال منافقانی را بازگو می‌کند که از آغاز در همان صف نفاق بودند و حتی برای یک لحظه هم ایمان نیاوردند. دیگر اینکه: مثال اول بازگوکننده حال افراد است، و مثال دوم مجسم‌کننده وضع محیطها، لذا در اول می‌فرماید مثلهم کمثل الذی ... (مثل آنها مانند کسی است که ...) و در مثال دوم می‌گوید: «او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق» (مانند باران پریشتی که از آسمان فرو می‌ریزد، و در آن، ظلمت و رعد و برق است) اشاره به محیط وحشتناک و پرخوف و خطری است که منافقان در آن زندگی داشتند.



آیه ۲۱ - ۲۲

آیه و ترجمه

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۚ  
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فُرْشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ  
الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۚ

ترجمه :

۲۱- ای مردم پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و پیشینیان را  
آفرید، تا پرهیزکار شوید.

۲۲- آنکس که زمین را بستر شما قرار داد و آسمان (جو زمین) را همچون  
سقفی بر بالای سر شما و از آسمان آبی فرو فرستاد، و بوسیله آن میوه‌ها را  
پرورش داد، تا روزی شما باشد، بنابراین برای خدا شریک‌هایی قرار ندهید در  
حالی که می‌دانید (هیچ یک از این شرکاء و بتان نه شما را آفریده‌اند و نه شما را  
روزی می‌دهند).

تفسیر :

اینچنین خدائی را بپرستید

در آیات گذشته خداوند حال سه دسته (پرهیزکاران، کافران و منافقان) را  
شرح داد و بیان داشت که پرهیزکاران مشمول هدایت الهی هستند، و قرآن  
راهنمای آنان است در حالی که بر دلهای کافران مهر جهل و نادانی زده، و به  
خاطر اعمالشان بر چشم آنها پرده غفلت افکنده و حس تشخیص را از آنان  
سلب نموده است.

و منافقان بیمار دلانی هستند که بر اثر سوء اعمالشان بر بیماریشان می‌افزاید.  
اما در آیات مورد بحث، بعد از این مقایسه روشن، خط سعادت و نجات را که  
پیوستن به گروه اول است مشخص ساخته می‌گوید: «ای مردم  
پروردگارتان را پرستش کنید که هم شما و هم پیشینیان را آفرید تا پرهیزکار  
شوید» (یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم  
تتقون).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد



۱- خطاب «یا ایها الناس» (ای مردم) که در قرآن حدود بیست بار تکرار شده و یک خطاب جامع و عمومی است نشان می‌دهد که قرآن مخصوص نژاد و قبیله و طایفه و قشر خاصی نیست، بلکه همگان را در این دعوت عام شرکت می‌دهد، همه را دعوت به پرستش خدای یگانه و مبارزه با هر گونه شرک و انحراف از خط توحید می‌کند.

۲- برای برانگیختن حس شکرگزاری مردم، و جذب آنها به عبادت پروردگار از مهمترین نعمت شروع می‌کند که نعمت خلقت و آفرینش همه انسانها است، نعمتی که هم نشانه قدرت خدا است، و هم علم و حکمت او و هم رحمت عام و خاصش چرا که در خلقت انسان این گل سر سبد عالم هستی، نشانه‌های علم و قدرت بی‌پایان خدا و نعمتهای گسترده‌اش کاملاً به چشم می‌خورد. آنها که در برابر خدا خاضع نیستند و او را پرستش نمی‌کنند غالباً به خاطر این است که در آفرینش خویش و پیشینیان نمی‌اندیشند، و به این نکته توجه ندارند که این آفرینش بزرگ را نمی‌توان به عوامل کور و کر طبیعی نسبت داد، و این نعمتهای حساب شده و بی‌نظیر را که در جسم و جان انسان، نمایان است، نمی‌توان از غیر مبدء علم و قدرت بی‌پایانی دانست.

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۸

بنابراین یادآوری این نعمتها، هم دلیلی است بر خداشناسی، و هم محرکی است برای شکرگزاری و پرستش.

۳- نتیجه این پرستش، تقوا و پرهیزگاری است (لعلکم تتقون). بنابراین عبادتها و نیایشهای ما چیزی بر جاه و جلال خدا نمی‌افزاید همانگونه که ترک آنها چیزی از عظمت مقام او نمی‌کاهد، این عبادتها کلاسهای تربیت برای آموزش تقوا است، تقوا همان احساس مسئولیت و خودجوشی درونی که معیار ارزش انسان و میزان سنجش شخصیت او است.

۴- تکیه بر «الذین من قبلکم» (کسانی که پیش از شما بودند) شاید اشاره به این باشد که اگر شما در پرستش بتها استدلال به سنت نیاکانتان می‌کنید خدا هم آفریننده شما است و هم آفریننده نیاکان شما است، هم مالک و پرورش دهنده شما است و هم مالک و پرورش دهنده آنها، بنابراین، پرستش بتها چه از ناحیه شما باشد و چه از ناحیه آنها چیزی جز انحراف نیست.

#### نعمت زمین و آسمان

در آیه بعد به قسمت دیگری از نعمتهای بزرگ خدا که می‌تواند انگیزه

شکرگزاری باشد اشاره کرده، نخست از آفرینش زمین سخن می گوید همان خدائی که زمین را بستر استراحت شما قرار داد (الذی جعل لکم الارض فراشا). این مرکب راهواری که شما را بر پشت خود سوار کرده و با سرعت سرسام آوری در این فضا به حرکات مختلف خود ادامه می دهد، بی آنکه کمترین لرزشی بر وجود شما وارد کند، یکی از نعمتهای بزرگ او است. نیروی جاذبه اش که به شما اجازه حرکت و استراحت و ساختن خانه و لانه و تهیه باغها و زراعتها و انواع وسائل زندگی می دهد، نعمت دیگری است، هیچ

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۹

فکر کرده اید که اگر جاذبه زمین نبود در یک چشم بر هم زدن همه ما و همه خانه های وسائل زندگیمان بر اثر حرکت دورانی زمین به فضا پرتاب و در فضا سرگردان می شد؟!

تعبیر به «فراش» (بستر استراحت) چه تعبیر زیبایی است، فراش، نه تنها مفهوم آرامش و آسودگی خاطر و استراحت را در بر دارد بلکه گرم و نرم بودن و در حد اعتدال قرار داشتن نیز در مفهوم آن افتاده است. جالب اینک: چهارمین پیشوای شیعیان جهان امام سجاد علی بن الحسین (علیهما السلام) در بیان شیوایش این حقیقت را در تفسیر همین آیه تشریح فرموده است.

م، و لم يجعلها شديدة الحمى و الحرارة فتحرقكم و لا شديدة البرد فتجمدكم، و لا شديدة طيب الريح فتصدع هاماتكم، و لا شديدة النتن فتعطبكم، و لا شديدة اللين كالماء فتغرقكم و لا شديدة الصلابه فتمتنع عليكم فى دوركم و ابنيتكم و قبور موتاكم ...: فلذلك جعل الارض فراشا لکم! «خداوند زمین را مناسب طبع شما قرار داد و موافق جسم شما، آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارتش بسوزید، و زیاد سرد نیافرید تا منجمد شوید، آن را آنقدر معطر و زنده قرار نداد تا بوی تند آن به مغز شما آسیب رساند و آن را بدبو نیافرید تا مایه هلاکت شما گردد، آن را همچون آب قرار نداد که در آن غرق شوید و نیز چنان سفت و محکم نیافرید تا بتوانید در آن خانه و مسکن بسازید و مردگان را (که وجودشان در سطح زمین مایه هزارگونه ناراحتی است) در آن دفن کنید، آری خداوند این گونه زمین را بستر استراحت شما قرار داد».

سپس به نعمت آسمان می پردازد و می گوید: «آسمان را همچون سقفی بر

کلمه «بناء» با توجه به کلمه «علیکم» بیانگر آنست که آسمان بر بالای سر شما بنا شده است، طبعاً همچون سقف، این معنی جای دیگر  
السماء سقفا محفوظا: «ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم» (انبیاء- ۳۲).

شاید این تعبیر برای بعضی از کسانی که به وضع ساختمان آسمان و زمین از نظر هیئت امروز آشنا هستند عجیب بیاید که این سقف چگونه است و کجاست؟ آیا این تعبیر، فرضیه هیئت بطلمیوس را دایره به قرار گرفتن افلاک به روی هم همچون طبقات پوست پیاز در خاطره‌ها تداعی نمی‌کند؟ ولی با توجه به توضیح زیر مطلب کاملاً روشن می‌شود:

کلمه «سماء» در قرآن به معانی مختلفی آمده است، که قدر مشترک همه آنها چیزی است که در جهت فوق قرار گرفته است، یکی از آنها که در این آیه به آن اشاره شده است همان جو زمین است، یعنی قشر هوای متراکمی که دور تا دور کره زمین را پوشانده، و طبق نظریه دانشمندان ضخامت آن، چند صد کیلومتر است.

اگر به نقش اساسی و حیاتی، این قشر ضخیم هوا، که زمین را از هر سو احاطه کرده است بیندیشیم خواهیم دانست که تا چه حد این سقف، محکم و برای حفاظت انسانها مؤثر است.

این قشر مخصوص هوا که همچون سقفی بلورین، اطراف ما را احاطه کرده در عین اینکه مانع از تابش نور آفتاب - این اشعه حیاتبخش و زندگی آفرین - نیست بقدری محکم و مقاوم است که از یک سد پولادین که چندین متر ضخامت داشته باشد نیز محکمتر است!

اگر این سقف نبود، زمین دائماً در معرض رگبار سنگهای پراکنده آسمانی بود و عملاً آرامش از مردم جهان سلب می‌شد ولی این قشر فشرده چند صد کیلو

و نابود می کند و تنها تعداد بسیار کمی می توانند از آن عبور کرده و به عنوان یک زنگ خطر برای زمینیان به گوشه های پرتاب شوند، و این تعداد کم هرگز نتوانسته است آرامش را بر هم زند.

از جمله شواهدی که نشان می دهد یکی از معانی آسمان همین جو زمین است حدیثی است که از پیشوای بزرگ ما امام صادق (علیه السلام) درباره رنگ آسمان نقل شده است آنجا که به مفضل می فرماید:

«ای مفضل در رنگ آسمان بیندیش که خدا آن را اینچنین آبی آفریده که موافقترین رنگها برای چشم انسان است و حتی نظر کردن به آن دیده را تقویت می کند».

امروز این را همه می دانیم که رنگ آبی آسمان چیزی جز رنگ هوای متراکم شده اطراف زمین نیست، بنابراین منظور از آسمان در این حدیث همان جو زمین است.

در آیه ۷۹ سوره نحل می خوانیم الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء: «آیا آنها به پرندگانی که در دل آسمان تسخیر شده اند نگاه نکردند؟» درباره معانی دیگر آسمان ذیل آیه ۲۹ همین سوره بحث مشروحتری مطالعه خواهید فرمود.

بعد از آن به نعمت باران پرداخته می گوید: «و از آسمان آبی نازل کرد» (و انزل من السماء ماء).

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۲۲

اما چه آبی؟ حیاتبخش، و زندگی آفرین، و مایه همه آبادیها و شالوده همه نعمتهای مادی.

جمله و انزل من السماء ماء بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند که منظور از سماء در اینجا همان جو زمین است، زیرا می دانیم باران از ابرها و ابرها از تراکم بخارهایی که در جو زمین پراکنده اند به وجود می آیند.

«امام سجاد علی بن الحسین» (علیهما السلام) در تفسیر این آیه راجع به نزول باران از آسمان بیان جالبی فرموده که ذیلا می خوانید:

«خداوند باران را از آسمان نازل می کند تا به تمام قله های کوه ها، تپه ها و گودالها و خلاصه تمام نقاط مرتفع و هموار برسد (و همگی بدون استثناء سیراب گردند) و آن را دانه دانه و نرم و پی در پی - گاهی به صورت دانه های درشت و گاهی قطره های کوچکتر - قرار داد، تا کاملاً در زمین فرو رود، و

سیراب گردد، و آن را به صورت سیلابی نفرستاد تا زمینها و درختان و مزارع و میوه‌های شما را بشوید و ویران کند».

قرآن سپس به انواع میوه‌هایی که از برکت باران و روزی‌هایی که نصیب انسانها می‌شود اشاره کرده چنین می‌گوید: خداوند بوسیله باران، میوه‌هایی را به عنوان روزی شما از زمین خارج ساخت (فاخرج به من الثمرات رزقا لکم). این برنامه الهی که از یکسو، رحمت وسیع و گسترده خدا را بر همه بندگان مشخص می‌کند و از سوی دیگر بیانگر قدرت او است که چگونه از آب بی‌رنگ صد هزاران رنگ از میوه‌ها و دانه‌های غذایی با خواص متفاوت برای انسانها،

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۲۳

و همچنین جانداران دیگر، آفریده، یکی از زنده‌ترین دلائل وجود او است لذا بلافاصله اضافه می‌کند: «(اکنون که چنین است برای خدا شریک‌هایی قرار ندهید در حالی که می‌دانید)» (فلا تجعلوا الله اندادا و انتم تعلمون). آری همه شما می‌دانید که این بت‌ها و شرکای ساختگی، نه شما را آفریده‌اند و نه روزی می‌دهند، و نه کمترین مواهب شما از ناحیه آنها است، پس چگونه آنها را شبیه خدای دانید.

«(انداد) جمع «ند» (بر وزن ضد) به معنی شریک و شبیه است، بدیهی است این شباهت و شرکت در پندار بت‌پرستان وجود داشته نه اینکه یک امر واقعی باشد.

یا به تعبیر دقیق‌تر چنانکه راغب در مفردات می‌گوید: «ند» و «ندید» به معنی چیزی است که از نظر گوهر و ذات شریک و شبیه چیز دیگری باشد، بنابراین به نوع خاصی از مماثلت و همانندی گفته می‌شود، یعنی همانندی در گوهر ذات.

نکته:

#### بت پرستی در شکل‌های مختلف -

در اینجا توجه به این حقیقت لازم است که قرار دادن شریک برای خدا تنها، منحصر به ساختن بت‌های سنگی و چوبی و یا از آن فراتر، انسانی همچون مسیح (علیه السلام) را یکی از خدایان سه‌گانه دانستن، نیست بلکه معنی وسیعی دارد صورتهای مخفیتر و پنهان‌تر را نیز شامل می‌شود بطور کلی هر چه را در ردیف خدا در زندگی مؤثر دانستن یک نوع شرک است.

ابن عباس در اینجا تعبیر جالبی دارد می‌گوید: الانداد هو الشرک اخفی من

دبیب النمل علی صفاة سوداء فی ظلمة الليل، و هو ان يقول و الله و حیاتک یا فلان و حیاتى! ... و يقول لولا کلبة هذا لاتانا اللصوص البارحة! ... و قول الرجل لصاحبه ما شاء الله و شئت ... هذا کله به شرک:

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۲۴

«انداد، همان شرک است که گاهی پنهان تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک، از جمله اینکه انسان بگوید: به خدا سوگند به جان تو سوگند، به جان خودم سوگند ... (یعنی خدا و جان خود و جان دوستش را در یک ردیف قرار بدهد) و بگوید این سگ اگر دیشب نبود دزدان آمده بودند! (پس نجات دهنده ما از دزدان این سگ است) یا به دوستش بگوید: هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی، همه اینها بوئی از شرک می دهد.»

و در حدیثی می خوانیم که مردی در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین جمله را گفت: ما شاء الله و شئت (هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی) پیامبر فرمود: اجعلتنی لله ندا: مرا شریک خدا و همردیف او قرار دادی؟! در تعبیرات عامیانه روزمره نیز بسیار می گویند: «اول خدا، دوم تو!» باید قبول کرد که این گونه تعبیرات نیز مناسب یک انسان موحد کامل نیست.

در روایتی در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره یوسف و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: (این اشاره به شرک خفی است) مانند اینکه انسان به دیگری بگوید: اگر تو نبودی من نابود شده بودم یا زندگانیم بر باد می رفت.»

توضیح بیشتر را در این زمینه ذیل آیه ۱۰۶ سوره یوسف به بعد می خوانید.

بهد

فترت

قبل